

تفسیر سوره مبارکه فجر

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۰ آیه است.

محتوی و فضیلت سوره (فجر)

این سوره همانند بسیاری دیگر از سوره هایی که در مکه نازل شده دارای آیاتی کوتاه ، تکان دهنده ، پرطنین ، و تواءم به اندازهای فراوان است .

در بخش اول این سوره به سوگندهای متعددی برخورد می کنیم که در نوع خود بی سابقه است ، و این قسمها مقدمه ای است برای تهدید جباران به عذاب الهی .

در بخش دیگری از این سوره اشاره ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم عاد و ثمود و فرعون و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است ، تا قدرتهای دیگر حساب خود را برسند.

در سومین بخش این سوره به تناسب بخشهای گذشته اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد، و کوتاهی او را که در اعمال خیر به باد انتقاد می گیرد.

در آخرین بخش این سوره به سراغ مسأله معاد و سرنوشت مجرمان و کافران ، و همچنین پاداش عظیم مو منانی که صاحب نفوس مطمئنه هستند می رود.

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من قراءها فی لیال عشر غفر الله له و من قراءها سائر الایام کانت له نورا یوم القیامه : (کسی که آن را در شبهای دهگانه (ده شب اول ذی الحجه) بخواند خداوند گناهان او را می بخشد، و کسی که در سایر ایام بخواند نور و روشنایی خواهد بود برای روز قیامتش).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : (سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (علیه السلام) است ، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی (علیه السلام) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود).

معرفی این سوره به عنوان سوره حسین بن علی (علیه السلام) ممکن است به خاطر این باشد که مصداق روشن (نفس مطمئنه) که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده حسین بن علی (علیه السلام) است ، همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است .

و یا به خاطر اینکه لیالی عشر (شبهای دهگانه) یکی از تفسیرهای شبهای دهگانه آغاز محرم است که رابطه خاصی با حسین بن علی (علیه السلام) دارد.

و به هر حال اینهمه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آیه و ترجمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- و الفجر (۱)
- و لیال عشر (۲)
- و الشفع و الوتر (۳)
- و الیل ا ذا یسر (۴)
- هل فی ذلک قسم لذی حجر (۵)

ترجمه :

- بنام خداوند بخشنده مهربان
۱. به سپیده دم سوگند.
 ۲. و به شبهای دهگانه .
 ۳. و به زوج و فرد.
 ۴. و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است)
 ۵. آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست!؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

تفسیر

به سپیده صبح شما سوگند!

در آغاز این سوره به پنج سوگند بیدارگر اشاره شده :

نخست می فرماید: (قسم به فجر و شکافتن پرده سیاه شب) (و الفجر).

(و قسم به شبهای دهگانه) (و لیال عشر).

(فجر) در اصل به معنی شکافتن وسیع است ، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می شکافد از آن تعبیر به (فجر) شده است ، و می دانیم فجر بر دو گونه است (کاذب) و (صادق).

فجر کاذب همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط آن در وسط آسمان .

فجر صادق از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می گیرد، و بعد در تمام آسمان گسترده می شود.

فجر صادق اعلام پایان شب ، و آغاز روز است ، در این موقع روزهداران باید امساک کنند، و وقت نماز صبح وارد می شود. بعضی (فجر) را در این آیه به معنی مطلق آن یعنی سپیده صبح تفسیر کرده اند که مسلماً یکی از نشانه های عظمت خداوند است ، نقطه عطفی است در زندگی انسانها و تمام موجودات زمینی ، و آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است ، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده ، و پایان یافتن خواب و سکوت است ، و به خاطر این حیات خداوند به آن سوگند یاد کرده .

ولی بعضی آن را به معنی فجر آغاز محرم که آغاز سال جدید است تفسیر کرده اند.

و بعضی به (فجر روز عید قربان) که مراسم مهم حج در آن انجام می گیرد، و متصل به شبهای دهگانه است . و بالاخره بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا (فجر صبح جمعه)

ولی آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می شود، هر چند بعضی از مصداقهای آن از بعضی دیگر روشن تر و پراهمیت تر است .

بعضی معنی آیه را از این هم گسترده تر دانسته اند، و گفته اند منظور از فجر هر روشنایی است که در دل تاریکی می درخشد.

بنابر این درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصداق فجر است ، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی (علیه السلام) به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم ، مصداق دیگری از آن محسوب می شود (همانگونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است) . و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین کربلا، و شکافتن پرده های تاریک ظلم بنی امیه ، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوافتان مصداق دیگر بود.

و همچنین تمام انقلابهای راستینی که بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می گیرد.

و حتی نخستین جرعه های بیداری که در دلهای تاریک گنهکاران ظاهر می شود و آنها را به توبه دعوت می کند (فجر) است .

ولی البته این یک توسعه در مفهوم آیه است در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است . و اما (لیال عشر) (شبهای دهگانه) مشهور همان شبهای دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگترین و تکاندنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است .

این معنی در حدیثی از (جابر بن عبدالله انصاری) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است .

بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شبهای قدر در آن است تفسیر کرده اند.

و بعضی آن را به شبهای آغاز ماه محرم .

جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملاً ممکن است .

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می کند فجر به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) و لیال عشر به ده امام قبل از او، و (شفع) که در آیه بعد می آید به حضرت (علی) و (فاطمه زهرا) (علیهاالسلام) تفسیر شده است . به هر حال سوگند به این شبهای دهگانه به هر تفسیری که باشد دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است چرا که همیشه سوگند به امور مهمه یاد می کنند جمع میان معانی نیز ممکن است .

سپس سوگندها را ادامه داده می افزاید: (قسم به زوج و فرد) (و الشفع و الوتر). در اینکه منظور از (شفع) و (وتر) (زوج و فرد) در این آیه چیست؟ مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند؛ بعضی بالغ بر بیست قول و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند!

و مهم ترین آنها اقوال زیر است .

۱- منظور اعداد زوج و فرد است ، مطابق این تفسیر خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده ، اعدادی که همه محاسبات و نظامها بر محور آن می چرخد، و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد، گویی فرموده است قسم به نظم و حساب ، و در حقیقت مهم ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم و حساب و عدد است و در زندگی انسانها نیز پایه اصلی را تشکیل می دهد.

۲- منظور از (شفع) مخلوقات است چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از (وتر) خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، بعلاوه ممکنات همگی مرکب از (ماهیت) و (وجود) هستند که در فلسفه از آن تعبیر به (زوج ترکیبی) می شود، تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است).

۳- منظور از زوج و فرد کل مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوجند و بعضی فرد.

۴- منظور نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است) یا اینکه منظور همان نماز شفع و وتر است که در آخر نافله شب خوانده می شود.

۵- منظور از (شفع) روز (ترویه) (هشتم ماه ذی الحجه که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و منظور از (وتر) روز (عرفه) است که زائران خانه خدا در عرفاتند، یا اینکه منظور از شفع روز عید قربان (دهم ذی الحجه) و منظور از وتر روز (عرفه) است (این تفسیر نیز در روایات معصومین آمده است).

عمده آن است اگر الف و لام در این دو کلمه برای عموم باشد همه این معانی در آن جمع می گردد، چرا که هر کدام از این تفسیرها و غیر اینها بیان مصداقی است از مصداقهای (شفع) و (وتر)، و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است.

ولی اگر الف و لام در آنها برای عهد باشد اشاره به زوج و فرد خاصی است، و در اینجا به تناسب سوگندهای گذشته دو معنی از همه مناسب تر است نخست اینکه منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شبهای دهگانه آغاز ذی الحجه مناسبت کامل دارد، و مهم ترین قسمتهای مناسک حج در آنها انجام می شود، و یا اینکه نمازها است به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است به خصوص اینکه هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز وارد است.

و بالاخره در آخرین سوگند می فرماید: (و قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان و روشنایی روز پیش می رود) (و اللیل اذا یسر).

چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است؟ آن هم راه رفتن در شب (زیرا یسر) از ماده (سری) (بر وزن شما) به گفته راغب در مفردات به معنی راه رفتن در شب است).

گویی شب موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.

آری قسم به آن تاریکی یاد شده که رو به سوی روشنایی است، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور، پرازش است. بعضی نیز گفته اند که ظلمت شب بر صفحه کره زمین در حال حرکت است و اصولاً آنچه از شب مهم و مفید و حیاتبخش است همین شبی است که در حال حرکت می باشد، یعنی دائماً و به طور متناوب جای خود را با روز عوض می کند که اگر شب در نیمی از کره میخکوب شود هم آن نیم می میرد، و هم نیم دیگر که در برابر تابش دائم آفتاب قرار گرفته است!

در اینکه منظور از شب در اینجا چیست؟ آیا همه شبهاست یا شب خاصی؟ باز در میان مفسران گفتگو است، اگر الف و لام آن به معنی عموم باشد تمام شبها را شامل می شود که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش.

و اگر الف و لام آن عهد باشد اشاره به شب معینی است، و به تناسب سوگندهای گذشته منظور شب عید قربان است که حاجیان از عرفات به (مزدلفه) (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب را در آن وادی مقدس به هنگام

کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در عرفات و مشعر دیده اند می دانند که چگونه از هر گوشه و کنار هزاران هزار نفر در حال حرکتند، گویی احساس می کند که شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می کند، درست است که حجاج در حرکتند اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گویی تمام زمین و زمان در حرکت است و این تنها وقتی احساس می شود که انسان شب عید را در آن سرزمین باشد و معنی واللیل اذا یسر را با چشم خود ببیند.

به هر حال شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص) از آیات عظمت الهی است، و از موضوعات پر اهمیت عالم هستی، شب حرارت هوا را تعدیل می کند، و به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد، و اما شب عید قربان که آن را لیل جمع می نامند، آن نیز از عجیب ترین شبهای سال در آن وادی مقدس مشعرالحرام است.

به هر حال پیوند این قسمهای پنجگانه (سوگند به فجر، و شبهای دهگانه، و زوج، و فرد، و شب به هنگامی که حرکت می کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجه و مراسم بزرگ حج بدانیم روشن است. در غیر این صورت اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریح شده که نشانه هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده هایی هستند شگفت انگیز در عالم هستی.

بعد از ذکر این قسمهای پر معنی و بیدارگر می افزاید: (آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان عقل و خرد وجود ندارد؟! (هل فی ذلک قسم لذی حجر).

(حجر) در اینجا به معنی عقل است و در اصل به معنی (منع) می باشد مثلاً گفته می شود قاضی فلانکس را (حجر) (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت، و یا اینکه به اطاق (حجره) گفته می شود چون محلی است محفوظ و ممنوع از اینکه دیگران وارد آن شوند، و به دامان نیز حجر (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران، و از آنجا که (عقل) نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند از آن تعبیر به (حجر) شده، همانگونه که خود واژه عقل نیز به معنی (منع) است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود (عقال) می گویند.

در اینکه (مقسم به) (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه جمله (ان ربک لبالمرصاد) (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسمها است. دیگر اینکه جواب قسم محذوف است و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید گواه بر آن است، و در معنی چنین است: (قسم به آنچه گفته شد که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم). و به این ترتیب قسم و مقسم به روشن می گردد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آیه و ترجمه

- ۱) اء لم تر کیف فعل ربک بعاد (۶)
- ۲) ارم ذات العماد (۷)
- ۳) التی لم یخلق مثلها فی البلد (۸)
- ۴) و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد (۹)
- ۵) و فرعون ذی الاتاد (۱۰)
- ۶) الذین طغوا فی البلد (۱۱)
- ۷) فاءکثروا فیها الفساد (۱۲)
- ۸) فصب علیهم ربک سوط عذاب (۱۳)
- ۹) ان ربک لبالمرصاد (۱۴)

۶. آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟
۷. و با آن شهر (ارم) با عظمت .
۸. همان شهری که نظیرش در بلاد آفریده نشده بود.
۹. و قوم ثمود که صخره های عظیم را از دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند)
۱۰. و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود.
۱۱. همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند.
۱۲. و فساد فراوان در آنها ببار آوردند.
۱۳. لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت .
۱۴. مسلما پروردگار تو در کمینگاه است .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

تفسیر

پروردگارت در کمین ظالمان است .

به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پر معنایی درباره مجازات طغیانگران بود، در این آیات به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هر کدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما بر مرکب غرور سوار شدند و راه طغیان و کفر را پیش گرفتند اشاره می کند، و سرنوشت دردناک آنها را روشن می سازد، تا مشرکان مکه و اقوام دیگر که شاید از آنها بسیار ضعیف تر بودند حساب خود را برسند، و از خواب غفلت بیدار شوند.

نخست می فرماید: (آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟)؟! (ا لم تر کیف فعل ربک بعدا).

منظور از (رویت) (دیدن) در اینجا (علم و آگاهی) است، منتها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گویی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می دیدند تعبیر به (رویت) شده است.

البته مخاطب در این آیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ولی هشدار است برای همگان.

(عاد) همان قوم پیامبر بزرگ خدا (هود) است بعضی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور زندگی داشتند، و قرآن از آنها تعبیر به (عادالولی) کرده است (نجم ۵۰). آنها احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کرده اند.

قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالاً حدود هفتصد سال قبل از میلاد مسیح (علیه السلام) وجود داشتند، و به نام (عاد) مشهورند در سرزمین (احقاف) یا (یمن) زندگی می کردند.

قامتهایی بلند و اندامی نیرومند داشتند، و به همین دلیل جنگجویانی زنده محسوب می شدند.

به علاوه از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهایی آباد و زمینهای خرم و سرسبز، و کاخهای عظیم و باغهای پر طراوت داشتند.

بعضی می گویند (عاد) نام جد این قبیله است، و قبیله را معمولاً بنام جد آن قبیله می خواندند.

سپس می افزاید: (همان شهر ارم پرشکوه و عظیم) (ارم ذات العماد).

در اینکه (ارم) نام (شخص) یا (قبیله) است، یا محل و شهری است؟ در مفسران گفتگو است.

(زمخشری) در (کشاف) از بعضی نقل می کند که (عاد) فرزند (عوص) و او فرزند (ارم) و او فرزند (سام) فرزند (نوح) است، و از آنجا که نام جد قبیله بر آن قبیله اطلاق می شده به قبیله عاد نیز (ارم) می گفتند.

بعضی نیز معتقدند که (ارم) همان (عاد اولی) است، و عاد قبیله دوم است در حالی که بعضی دیگر معتقدند (ارم) نام شهر و سرزمین آنها است.

ولی مناسب با آیه بعد این است که (ارم) نام شهر بی نظیر آنها باشد.

(عماد) به معنی ستون و جمع آن (عمد) (بر وزن شتر).

بنابر تفسیر اول اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم عاد است، و بنابر تفسیر دوم اشاره به ساختمانهای با عظمت و کاخهای رفیع و ستونهای عظیمی است که در این کاخها به کار رفته بود، و در هر دو صورت اشاره ای است به قدرت و قوت قوم عاد.

ولی تفسیر دوم (یعنی ستونهای عظیم کاخهای آنها) مناسبتر است.

و لذا در آیه بعد می افزاید: (همان شهر و دیاری که مانند آن در بلاد آفریده نشده بود) (التی لم یخلق مثلها فی البلاد)

این تعبیر نشان می دهد که منظور از (ارم) همان شهر است، نه قبیله و طایفه. و شاید به همین دلیل است که بعضی از مفسران بزرگ همین تفسیر را پذیرفته اند و ما نیز آن را ترجیح دادیم.

بعضی از مفسران داستان مفصلی از کشف شدن شهر زیبا و پرشکوه (ارم) در بیابانهای جزیره العرب، و صحاری عدن، نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده عجیب و بی نظیر آن سخن می گوید ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شبیه تر است تا به یک واقعیت!

اما به هر حال جای تردید نیست که قوم (عاد) و شهرهای آنان از نیرومندترین قبائل، و پیشرفته ترین بلاد بود، و همانگونه که قرآن اشاره می کند همانند آن در بلاد پیدا نمی شد.

داستانهای زیادی نیز از (بهشت شداد) که فرزند (عاد) بوده در افواه، و تواریخ وجود دارد، تا آنجا که (بهشت شداد) و باغهای ارم) به صورت ضرب المثل درآمد، ولی این داستانها به (اساطیر) شبیه تر است، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد، اما پیرامون آن شاخ و برگهای زیادی درست کرده اند.

سپس به سراغ دومین گروه طغیانگر از اقوام پیشین می رود و می فرماید: (آیا ندیدی پروردگارت با قوم ثمود چه کرد، همان قومی که صخره های عظیم را در وادی می بریدند) و از آن خانه ها و کاخها می ساختند (و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد).

قوم (ثمود) از قدیمی ترین اقوامند و پیامبرشان (صالح) (علیه السلام) بود، و در سرزمینی بنام (وادی القری) میان (مدینه) و (شام) زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه، و صاحب ساختمانهای عظیم و پیشرفته بودند.

بعضی گفته اند: ثمود نام پدر قبیله بود که به آن نام نامیده شده اند.

(جابوا) در اصل از (جوبه) (بر وزن توبه) به معنی زمین پست گرفته شده، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است، و پاسخ کلام را از این رو (جواب) نامیده اند که گویی هوا را قطع می کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می رسد (یا به این جهت که سو ال را قطع کرده و به آن پایان می دهد).

به هر حال منظور در اینجا بریدن قطعات کوهها، و ایجاد خانه های مطمئن است ، همانگونه که در آیه ۸۲ سوره (حجر) درباره همین قوم ثمود می خوانیم : و كانوا يبنحون من الجبال بيوتا آمين : (آنها در دل کوهها خانه های امن می تراشیدند) نظیر همین معنی در آیه ۱۴۹ سوره شعراء نیز آمده ، و در آنجا تعبیر به بیوتا فارهین شده که دلیل بر آن است آنها در این خانهها به عیش و نوش و هوسرانی می پرداختند.

بعضی گفته اند قوم ثمود نخستین قومی بودند که بریدن سنگها را از کوه و ایجاد خانه های محکم در دل کوهها اقدام کردند.

(واد) که در اصل (وادی) بوده ، و به معنی بستر رودخانه ، یا محل عبور سیلابها، و گاه به معنی (دره) نیز آمده چرا که سیلابها از دره هایی که در کنار کوهها است می گذرد.

و در اینجا مناسب معنی دوم یعنی دره ها و کوهپایه ها است زیرا با توجه به آیات دیگر قرآن که درباره این قوم سخن می گوید و در بالا اشاره شد قوم ثمود خانه های خود را در دامنه کوهها می ساختند، به این ترتیب که سنگها را می بریدند و در درون آنها خانه های امنی ایجاد می کردند.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در غزوه تبوک در مسیر خود به شمال عربستان به وادی ثمود رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین شده ای هستید.

بدون شک قوم ثمود نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهایی آباد داشتند، ولی باز در اینجا به اعداد و ارقامی برخورد می کنیم که مبالغه آمیز یا افسانه به نظر می رسد، مثل اینکه جمعی از مفسران نوشته اند که آنها یکهزار هفتصد شهر ساخته بودند که همه آنها از سنگ بود!

سپس به سومین قوم پرداخته ، می گوید: (و همچنین فرعون صاحب قدرت!) (و فرعون ذی الاوتاد). اشاره به اینکه آیا ندیدی خداوند با قوم فرعون قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟!

(اوتاد) جمع (وتد) (بر وزن صمد) به معنی میخ است .

در اینکه چرا فرعون را (ذی الاوتاد) گفته اند تفسیرهای مختلفی است ، نخست اینکه او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه ها زندگی می کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می شد با میخها محکم می کردند. دیگر اینکه بیشترین شکنجه فرعون نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود که آنها را به چهار میخ می کشید، دستها و پاهای او را با میخ به زمین می بست ، یا با میخ به زمین می کوبید، و یا او را بر روی قطعه چوبی می خواباندند و دست و پای او را با میخ به آن می کوبیدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد!

این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنانکه در تواریخ آمده هنگامی که همسرش (آسیه) به (موسی) (علیه السلام) ایمان آورد او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت .

دیگر اینکه : (ذی الاوتاد) اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است . البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد.

سپس در یک جمع بندی به اعمال این اقوام سهگانه اشاره کرده ، می افزاید: (همانها که در شهرها طغیان کردند) (الذین طغوا فی البلاد).

و فساد فراوان در آنها ببار آوردند (فاکثروا فیها الفساد).

فساد که شامل هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می شود در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود، و هر قوم طغیانگری سرانجام در فساد همه جانبه فرو می رود.

سپس در یک جمله کوتاه و پر معنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده ، می افزاید: لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت (فصب علیهم ربک سوط عذاب).

(سوط) به معنی (تازیانه) و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است ، و بعضی آن را کنایه از عذاب می دانند، غذایی که با گوشت و خون انسان آمیخته می شود، و او را سخت ناراحت می کند.

در کلام امیر مو منان علی (علیه السلام) در مورد امتحان می خوانیم : و الذی بعثه بالحق لتبلیبن بلبله و لتغربلن غربله و لتساقطن سوط القدر: (سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی ، مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشش مخلوط و زیر و رو خواهید شد).

تعبیر به (صب) که در اصل به معنی فرو ریختن آب است در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد، و به هر حال از همه معانی سوط مناسب تر همان معنی اول یعنی (تازیانه) است ، تعبیری که در گفتگوهای روزمره نیز رایج است که می گوئیم فلانکس تازیانه عذاب را بر پشت دشمن کوبید.

این تعبیر کوتاه اشاره به مجازاتهای شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد، اما (عاد) به گفته قرآن مجید به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند (و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه) (حاقه ۶).

و اما قوم ثمود بوسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند (فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه) (حاقه ۵)

و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند فاغرقناهم اجمعین (زخرف ۵۵).

و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان هشدار به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام برمی دارند، می فرماید: (مسلم) پروردگار تو در کمینگاه است (ان ربک لبالمرصاد).

(مرصاد) از ماده (رصد) به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است ، و معادل آن در فارسی کمینگاه است ، این واژه معمولا در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند، و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنها است ، و در مجموع اشاره به این است گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید.

بدیهی است خداوند مکان ندارد، و در گذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است ، و لذا در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده است که معنای این آیه این است : ان ربک قادر علی ان یجزی اهل المعاصی جزائهم : (پروردگارت توانایی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: المرصاد قنطره علی الصراط، لا یجوزها عبد بمظلّمه عبد: (مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت)

و این در حقیقت از قبیل بیان یک مصداق روشن است چرا که کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست ، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است ، و عذاب اقوام سه گانه پیشین مصداق بارز آن است . تعبیر به (ربک) (پروردگار تو) اشاره به این است که سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود، هم تسلی خاطر است برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مو منان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد، و هم اعلام خطری است به آنها که هر گونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مو منان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که

در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم : و لئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه ، و هو له بالمرصاد، علی مجاز طریقه ، و بموضع الشجی من مساع ربقه : (اگر خداوند ظالم را مهلت دهد هرگز مجازات او از بین نمی رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است ، و چنان گلوی آنها را در دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می فشارد که حتی آب دهان از گلویشان فرو نرود).

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آیه و ترجمه

- فءما الانسن ا ذا ما ابتلئه ربه فءكرمه و نعمه فيقول ربي اءكرمن (١٥)
و ءما ا ذا ما ابتلئه فقدر عليه رزقه فيقول ربي اءهنن (١٦)
كلا بل لا تكرمون اليتيم (١٧)
و لا تحضون على طعام المسكين (١٨)
و تءكلون التراث ءءكلا لما (١٩)
و تحبون المال حبا جما (٢٠)

ترجمه :

١٥. اما انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگرم مرا گرامی داشته!
١٦. و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد مایوس می شود و می گوید پروردگرم مرا خوار کرده!
١٧. چنان نیست که شما خیال می کنید، بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید.
١٨. و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کند.
١٩. و میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده می خورید.
٢٠. مال و ثروت را بسیار دوست می دارید.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

تفسیر

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مایوس!

در تعقیب آیات گذشته که به طغیانگران هشدار می داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در آیات مورد بحث به مسأله امتحان که معیار ثواب و عقاب الهی است و مهم ترین مسأله زندگی انسان محسوب می شود می پردازد.

نخست می فرماید: (اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغرور می شود، و می گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!) (فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فيقول ربي اكرمن).

او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است ، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاها مایه یاس و نومیدی ، ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده ، و این نعمت دلیل بر آن قرب است .

قابل توجه اینکه در آغاز آیه می گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می دهد ولی در ذیل آیه از اینکه انسان خود را مورد اکرام خدا می بیند ملامت می شود این به خاطر آن است که اکرام اول به همان معنی انعام است و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست .

و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مایوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده !
(و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فيقول ربى اهانن).

یاءس سر تا پای او را فرا می گیرد، و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از اینکه اینها همه وسائل آزمایش و امتحان او است ، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان ، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب ، و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است .

این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خدا است ، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق ، اینها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسانهای کم ظرفیتند که گاه مغرور، و گاه مایوس می شوند.

در آیه ۵۱ (فصلت) نیز آمده است : و اذا انعمنا على الانسان اعرض و نا بجانیه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض :
(هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید).

و در آیه ۹ سوره (هود) آمده است : و لئن اذقنا الانسان منا رحمه ثم نزعناها منه انه ليو س كفور: (هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم سپس از او بگیریم نومید و ناسپاس می شود).

این دو آیه علاوه بر اینکه مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمتها، و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند، و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم ، بلکه معیار همیشه و همه جا ایمان و تقوی است .

چه بسیار پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند، و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمتها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا.

در ضمن ، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند.

سپس به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می شود پرداخته ، می فرماید: (چنان نیست که شما خیال می کنید (که امواتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است ، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خدا است) شما یتیمان را گرامی نمی دارید) (کلا بل لا تکرمون الیتیم).

(و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید) (و لا تحاضون على طعام المسکین).

قابل توجه اینکه در مورد یتیمان از (اطعام) سخن نمی گوید، بلکه از (اکرام) سخن می گوید، چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست ، بلکه از آن مهم تر جبران کمبودهای عاطفی او است ، یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده خوار و ذلیل و بی مقدار شده ، باید آنچنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند، و لذا در روایات اسلامی به مسأله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است :

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ما من عبد یسمح یده علی راعس یتیم رحمه له الا اعطاه الله بکل شعره نورا یوم القیامه : (هیچ بندهای دست مرحمت بر سر یتیمی نمی کشد مگر اینکه خداوند به تعداد موهائی که از زیر دست او می گذرد نوری در قیامت به او می بخشد).

در آیه ۹ سوره (ضحی) نیز آمده است : فاما الیتیم فلا تقهر : (اما یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده).

و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز رواج داشته و دارد، که نه تنها به انواع حیلها برای تملک اموال یتیمان متوسل می شوند بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ ترین صورتی احساس می کند.

از آنچه گفتیم روشن می شود که اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنها نیست ، آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم آن ، و هم امور دیگر را شامل می شود.

جمله (تحاضون) از ماده (حض) به معنی تحریص و ترغیب است ، اشاره به اینکه تنها اطعام مسکین کافی نیست ، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد.

عجب اینکه در آیه ۳۴ سوره (حاقه) این موضوع را همدریف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده می فرماید: انه کان لا یو من بالله العظیم و لا یحض علی طعام المسکین : (او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی کند).

سپس به سومین کار زشت آنها اشاره کرده و آنها را مورد نکوهش قرار می دهد، و می افزاید: شما میراث را (از طریق حلال و حرام) جمع کرده و می خورید (و تاکنون التراث اکلا لما).

بدون شک خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده کار مذمومی نیست ، بنابر این نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد:

نخست اینکه منظور جمع میان حق خود و دیگران است ، زیرا کلمه (لم) در اصل به معنی (جمع) است ، و بعضی از مفسران مانند (زمخشری) در کشاف مخصوصا آن را به جمع میان (حلال) و (حرام) تفسیر کرده است ، به خصوص اینکه عادت عرب جاهلی این بود که زنان و کودکان را از ارث محروم می کردند، و حق آنها را برای خود برمی داشتند، و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند (زیرا بسیاری از اموالشان از طریق غارت به دست می آمد، تنها کسانی را سهمیم می دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند!).

دیگر اینکه وقتی ارثی به شما می رسد به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی کنید، جایی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می آید چنین می کنید، مسلما در مورد درآمد دسترنج خود بخیل تر و سخت گیرتر خواهید بود و این عیب بزرگی است .

سوم اینکه منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است زیرا بسیار دیده شده است که افراد بی ایمان ، یا بی بندوبار هنگامی که دستشان به اموال ارث می رسد به هیچوجه ملاحظه یتیم و صغیر را نمی کنند، و از اینکه آنها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند حداکثر سوء استفاده را می کنند، و این از زشت ترین و شرم آورترین گناهان است .

جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان پذیر است .

بعد به چهارمین عمل نکوهیده آنها پرداخته می افزاید: (و شما بسیار ثروت و اموال را دوست می دارید) (و تحبون المال حبا جما).

شما افرادی دنیاپرست، ثروتاندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق العاده ای به مال و ثروت دارد به هنگام جمع آوری آن ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی کند، و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی پردازد، و یا کم می گذارد، و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته جایی برای یاد خدا در دل او نیست.

و به این ترتیب بعد از ذکر آزمایش انسانها به وسیله نعمت و بلا آنها را متوجه به چهار آزمایش مهم که این گروه مجرم در همه آنها ناکام و مردود شده بودند می کند: آزمایش در مورد یتیمان.

اطعام مستمندان.

آزمایش جمع آوری سهام ارث از طریق مشروع و نامشروع.

و بالاخره آزمایش جمع اموال بدون هیچ قید و شرط.

و عجب اینکه تمام این آزمونها جنبه مالی دارد، و در واقع اگر کسی از عهده آزمایشهای مالی برآید آزمایشهای دیگر برای او آسانتر است.

این مال و ثروت دنیا است که به قول معروف (ایمان فلک داده به باد) چرا بزرگترین لغزشهای فرزندان آدم در همین قسمت است؟

کسانی هستند در حدی از (مال) امینند، اما هنگامی پیمانها آنها پر شود و از آن حد بگذرد و سوسه های شیطان آنها را به خیانت می کشاند، مو منان راستین کسانی هستند که امانت و درستکاری و رعایت حقوق واجب و مستحب دیگران را در هر حدی از مال و بدون هیچ قید و شرط رعایت کنند چنین کسانی می توانند دم از ایمان و تقوی زنند.

کوتاه سخن اینکه کسانی که از عهده امتحانات مالی در هر اندازه و کمیت و در هر شرایط برآیند افرادی قابل اعتماد متقی و پرهیزکار و با شخصیتند، و بهترین دوستان و یاران محسوب می شوند، آنها در زمینه های دیگر نیز (غالباً) افراد پاک و درستی هستند، تکیه آیات فوق بر آزمونهای مالی نیز از همین جهت است.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آیه و ترجمه

- كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱)
و جاء ربك و الملك صفا صفا (۲۲)
و جای ء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسن و اعنی له الذکری (۲۳)
یقول یلیتنی قدمت لحتاتی (۲۴)
فیومئذ لا یعذب عذابه ء احد (۲۵)
و لا یوثق وثاقه ء احد (۲۶)

ترجمه :

۲۱. چنان نیست که آنها خیال می کنند، در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود.
۲۲. و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.
۲۳. و در آن روز جهنم را حاضر کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد.
۲۴. می گوید: ایکاش برای این زندگی چیزی فرستاده بودم.
۲۵. در آن روز هیچکس عذابی همانند عذاب او نمی کند.
۲۶. و هیچکس همچون او کسی را به بند نمی کشد.

روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته !

به دنبال نکوهشها که در آیات قبل از طغیانگران دنیاپرست و متجاوز به حقوق دیگران شده بود، در این آیات به آنها اخطار می کند که سرانجام قیامتی در کار است ، و حساب و کتاب و مجازات شدیدی در پیش است ، باید خود را برای آن آماده کنند.

نخست می فرماید: چنان نیست که آنها خیال می کنند (که حساب و کتابی در کار نیست ، و اگر خدا مال و ثروتی به آنها داده به خاطر احترام آنها بوده نه برای آزمایش و امتحان) (کلا).

(در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود) (اذا دکت الارض دکا دکا).

(دک) در اصل به معنی زمین نرم و صاف است ، و سپس به درهم کوبیدن در ارتفاعات و ساختمانها و صاف کردن آن اطلاق شده ، (دکان) به محلی گفته می شود که صاف و بدون پستی و بلندی است ، و (دکه) به سکویی می گویند که آن را صاف و آماده نشستن کرده اند.

تکرار (دک) در آیه فوق برای تاءکید است .

روبهمرفته این تعبیر اشاره به زلزله ها و حوادث تکان دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است ، چنان تزلزلی در ارکان موجودات رخ می دهد که کوهها همه از هم متلاشی شده ، و زمینها صاف و مستوی می شوند، چنانکه در آیه ۱۰۶ - ۱۰۸ سوره طه آمده است : و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا اماتا: (از تو درباره کوهها سوال می کنند، بگو: پروردگرم آنها را بر باد می دهد، سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه می سازد، به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی !

بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز یعنی ویرانی جهان ، مرحله دوم آغاز می شود و انسانها همگی به زندگی باز می گردند، و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند و (در آن هنگام فرمان پروردگارت فرا رسد، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند) (و جاء ربک و الملک صفا صفا).

و گرداگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند.

این ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانایی انسان بر فراز چنگال عدالت .

تعبیر به (جاء ربک) (پروردگارت تو می آید) کنایه از فرا رسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلاق است یا اینکه منظور ظهور آیات عظمت و نشانه های خداوند است .

و یا منظور از ظهور پروردگار ظهور معرفت او در آن روز است به گونه ای که جای انکار برای هیچکس باقی نمی ماند، گویی همه با چشم ، ذات بی مثالش را مشاهده می کنند، و به هر حال مسلم است که آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است ، معنی ندارد چرا که او از جسم و خواص جسم میرا است .

همین معنی با صراحت در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است .

شاهد این تفسیر آیه ۳۳ سوره نحل است که می فرماید: هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکه او یاتی امر ربک : (آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سراغشان بیایند و یا امر پروردگارت فرا رسد)؟!

تعبیر به (صفاصفا) اشاره به این است که ملائکه در صفوف مختلفی وارد محشر می شوند و احتمالاً فرشتگان هر آسمان در یک صف حضور می یابند و گرداگرد اهل محشر را می گیرند.

سپس می افزاید: (و در آن روز جهنم را حاضر کنند و در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد (و جی ء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکرى).)

از این تعبیر استفاده می شود که جهنم قابل حرکت دادن است ، و آن را به مجرمان نزدیک می کنند! همانگونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سوره شعرا می خوانیم : و ازلفت الجنة للمتقین : (بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند)

گرچه بعضی میل دارند اینها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند، ولی دلیلی بر این خلاف ظاهر در دست نیست ، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم ، چرا که حقایق عالم قیامت دقیقاً بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد، و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که وقتی آیه فوق (و جی ء یومئذ بجهنم) نازل شده رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت ، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی (علیه السلام) رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی (علیه السلام) آمد میان دو شانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بوسید و گفت : (ای رسول خدا! پدرم و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده ؟)

فرمود: جبرئیل آمد و این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم : چگونه جهنم را می آورند.

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می زند، سپس من در برابر جهنم قرار می گیرم و او می گوید ای محمد! مرا با تو کاری نیست ، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده ، در آن روز هر کس در فکر خویش است ولی محمد می گوید: رب امتی ! امتی ! (پروردگارا! امتم امتم)!

آری هنگامی که انسان مجرم این صحنه ها را می بیند تکان می خورد و بیدار می شود، هاله ای از غم و اندوه وجودش را می پوشاند، نگاهی به گذشته خویش می کند، و از اعمال خود سخت پشیمان می شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد.

انسان آرزو می کند بازگردد و گذشته تاریک را جبران کند، اما درهای بازگشت به کلی بسته است .

می خواهد توبه کند اما زمان توبه سپری شده است .

می خواهد اعمال صالحی بجا آورد تا اعمال سوئش را تلافی کند اما پرونده اعمال درهم پیچیده شده اینجا است که فریادش بلند می شود (می گوید: ایکاش اعمال صالحی برای زندگی فرستاده بودم!) (يقول يا ليتني قدمت لحياتي).

جالب توجه اینکه نمی گوید برای (زندگی آخرتم بلکه می گوید برای (زندگیم) گویی واژه (حیات) شایسته غیر زندگی آخرت نیست ، و زندگی زودگذر آمیخته با انواع مصائب در دنیا زندگی محسوب نمی شود. همانگونه که در آیه ۶۴ عنکبوت می خوانیم و ما هذه الحياه الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان لو كانوا يعلمون : این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست ، و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می دانستند). آری آنها که اموال یتیمان را به غارت بردند، لقمه ای در دهان گرسنگان نگذاشتند، اموال ارث را از این و آن به یغما گرفتند و محبت اموال دنیا تمام قلوبشان را تسخیر کرده بود، در آن روز آرزو می کنند که ایکاش

سپس در دو جمله کوتاه شدت عذاب الهی را در آن روز تشریح می کند، می فرماید: (در آن روز خداوند او را چنان مجازات می نماید که هیچکس عذابی همانند عذاب او نمی کند) (فیومئذ لا یعذب عذابه احد)

آری این طغیانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرائم و گناهان را مرتکب شدند در آن روز چنان مجازات می شوند که سابقه نداشته ، همانگونه که نیکوکاران چنان پادشاهی می بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است ، چرا که او در جای خود (ارحم الراحمین) است و در جای دیگر (اشدالمعاقبین).

(و نیز در آن روز هیچکس همچون خداوند کسی را به بند نمی کشد) (و لا یوثق وثاقه احد). نه بند و زنجیر او ماندی دارد، و نه مجازات و عذابش ، چرا چنین نباشد در حالی که آنها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آنجا که قدرت داشتند در بند کشیدند، و سخت ترین شکنجه ها را به آنها دادند.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آیه و ترجمه

یاءیتها النفس المطمئنه (۲۷)
ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (۲۸)
فادخلی فی عبدی (۲۹)
و ادخلی جنتی (۳۰)

ترجمه :

۲۷. تو ای روح آرام یافته !
۲۸. به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است .
۲۹. و در سلک بندگانم داخل شو.
۳۰. و در بهشتم ورود کن .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

تفسیر

ای صاحب نفس مطمئنه !

بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می گیرد، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن پرداخته ، و از (نفوس مطمئنه) و مو منانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند پرداخته ، و آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته می گوید: (ای نفس مطمئنه!) (یا ایتها النفس المطمئنه).

(به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است!) (ارجعی الی ربک راضیه مرضیه)

(و در سلک بندگانم داخل شو) (فادخلی فی عبدی).

(و در بهشتم وارد شو) (و ادخلی جنتی).

چه تعبیرات جالب و دل انگیز و روحپوروی ؟ که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می باردا!

دعوت مستقیم پروردگار، از نفوسی که در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده اند.

دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان به سوی مالک و مربی و مصلحشان .

دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است ، رضایت عاشق دلداده از معشوق ، و رضایت محبوب و معبود حقیقی .

و به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن ، و به لباس بندگی مفتخرش کردن ، و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن !

و سپس دعوت از او برای ورود در بهشت ، آنهم با تعبیر (وارد بهشت شو) که نشان می دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس او است ، عجب دعوتی ! عجب میزبانی ! و عجب میهمانی !

منظور از (نفس) در اینجا همان روح آدمی است .

و تعبیر به (مطمئن) اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده ، چنانکه قرآن می گوید: الا بذکر الله تطمئن القلوب .

(بدانید تنها با ذکر خدا دلها آرام می گیرد) (رعد ۲۸).

چنین نفسی هم اطمینان به وعده های الهی دارد، و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است ، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفانها، و هم در حوادث و بلاها، و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است .

منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسران بازگشت به ثواب و رحمت او است ، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود او است ، یعنی در جوار قرب او جای گرفتن ، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی

آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است ، و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟ سیاق آیات البته مربوط به قیامت است ، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است .

تعبیر به (راضیه) به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می کرد قرین واقعیت می بیند، و آنچنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود و اما تعبیر به (مرضیه) به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است .

چنین بنده ای ، با چنان اوصاف ، و با رسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل ، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است دریافته ، و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده ، و مسلما جایی جز بهشت برای او نیست .

در بعضی از تفاسیر آمده است که این آیات در مورد (حمزه (سید الشهداء) نازل شده ، ولی با توجه به اینکه این سوره مکی است این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شائن نزول ، همانگونه که درباره امام حسین نیز در آغاز سوره خواندیم .

جالب اینکه در روایتی که در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : که یکی از یارانش پرسید آیا ممکن است مو من از قبض روحش ناراضی باشد؟!

فرموده: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آنکس که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث کرده من بر تو مهربانترم از پدر مهربان، درست چشمه‌هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مو منان (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و امامان از ذریه او (علیهم السلام) را می بینند، فرشته به او می گوید نگاه کن این رسول خدا و امیر مو منان و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) دوستان تواند.

او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد، و می گوید: یا ایتها النفس المطمئنه: (ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی! بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش (علیهم السلام) و داخل شو در بهشت، در این هنگام چیزی برای انسان محبوبتر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد!).

خداوند! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم.

پروردگارا! رسیدن به این مقام جز به لطف و عنایتت ممکن نیست، ما را مشمول الطافت فرما.

خداوند! مسلماً چیزی از کرمت کم نمی شود اگر ما را از صاحبان نفوس مطمئنه قرار دهی، بیا و بر ما منت گذار و کرم کن
بار الها! می دانیم که این آرامش جز در سایه ذکر تو ممکن نیست توفیق ذکر را خودت عنایت فرما.

آمین یا رب العالمین